



دکتر مهرداد شهری

چکیده

در این مقاله نویسنده به بررسی زندگی، اندیشه و آثار حافظ ابرو مورخ نامی اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری پرداخته است. ترجمه احوال، وجه تسمیه، حوادث مهم زندگی، استقادات و دیدگاههای مذهبی حافظ ابرو، نقدی درباب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار، شرح و نقد آثار حافظ ابرو و تأثیر او بر نویسندگان و مورخان بعد از جمله مباحثی است که در این نوشته بررسی شده است.

نگاهی به زندگی، اندیشه و آثار حافظ ابرو

حافظ ابرو کیست؟

به راستی هیچ کس نمی توانست تصور کند این کودکی که در خانواده ای گمنام و در روستایی دور افتاده از خراسان به دنیا آمد، روزی مورّخی بزرگ و مشهور شود که بسیاری از تاریخ نگاران معاصر و نویسندگان پس از وی در نگارش کتابهای خود به آثار و گفتار وی به عنوان اسنادی محکم و مؤتمن استناد جویند و از او به نیکویی یاد کنند. سخن در باب «حافظ ابرو» است، عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید یهدادینی خوافی، تاریخ نویس برجسته ایرانی در پایان قرن هشتم و اوایل سده نهم هجری.^۱

۱- یهدادین- زادگاه حافظ ابرو، روستای کوچکی است در فاصله ۴۸ کیلومتری جنوب شرقی خواف که در تقسیمات جدید کشوری جزو بخش پایین خواف به مرکزیت سنگان است. گرچه نام رسمی این

نام و شهرت وی به استناد آنچه خود در مقدمه بیشتر آثارش آورده، همان است که در بالا یاد شد؛ لکن اکثر مورخان و حسب حال نویسان روزگار ما او را به اعتبار سخن فصیح خوافی به لقب «شهاب الدین» یاد کرده اند و برخی نیز بر پایه سخن خواندمیر در کتاب حبیب السیر، وی را «نورالدین» خوانده اند. گرچه ممکن است نظر فصیح خوافی به دلیل معاصر بودن و با توجه به روابط دوستانه‌ای که باهم داشته اند به حقیقت نزدیکتر باشد، اما خود نویسنده در آثار خویش در این باب سکوت اختیار کرده است.^۱

برخی از پژوهندگان معاصر مانند محمدتقی بهار در سبک شناسی و دکتر غلامحسین مصاحب در دایرة المعارف فارسی، زادگاه وی را شهر هرات دانسته اند و این درست نیست، زیرا حافظ ابرو در مقدمه بیشتر آثارش و از جمله در مقدمه تاریخ ملوک کُرت (نسخه خطی کتابخانه ملک) به صراحت خود را «البهادرنی» معرفی می کند (دهخدا در لغت نامه این کلمه را «السهپدارنی» خوانده که آن هم صحیح نیست) همشهری او، فصیح خوافی، نیز وی را اهل خواف خوانده است (مجموعه فصیحی، به اهتمام محمود فرخ، ج ۳، ص ۲۶۶).

خوشبختانه اظهارات صریح حافظ ابرو و نیز پژوهش عالمانه دکتر خانبابا بیانی در مقدمه ذیل جامع التواریخ رشیدی جای شکی در بهدادینی بودن او باقی نمی گذارد و به اختلاف عقاید در این مورد پایان می دهد.

مستند کسانی که وی را هروی دانسته اند سخن دو تن از تاریخ نگاران پس از اوست، یعنی عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین و خواندمیر در

^۱ روستا «بهادین» است، اما مردم آنجا روستای خود را «بهادین» می نامند، در حال حاضر ۲۲۵ خانوار با جمعیتی بالغ بر ۱۵۵۰ نفر در این روستا زندگی می کنند. این روستا دارای خانه بهداشت و یک مدرسه ابتدایی (مختلط) است؛ رک: فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹؛ نیز فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، ذیل کلمه بهدادین.

۱- ذبیح الله صفا، غلامحسین مصاحب، زهرا خانلری، محمد معین و برخی دیگر از حسب حال نویسان معاصر (ظاهراً به اعتبار سخن فصیح خوانی) از وی به لقب شهاب الدین، و ملک الشعراى بهار، محمدعلی مدرس تبریزی و ادوارد براون (ظاهراً به استناد قول خواندمیر) از او با عنوان «نورالدین» یاد کرده اند.

کتاب حبیب‌السیرو؛ این سخن گرچه نادرست است، اما از منظری دیگر قابل توجیه است. بدین معنی که به استناد جغرافیای حافظ ابرو و نیز برطبق مندرجات کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* اثر معین‌الدین اسفزاری، روستاهای تابع خواف و جام و باخرز و قهستان و خوسف از اعمال وابسته به هرات و جزو حوزه فرهنگی آن شهر به‌شمار آمده‌است.^۱ به همین دلیل نباید تصور کرد کسانی که وی را هروی دانسته‌اند خیلی بی‌راهه رفته‌باشند. همان‌گونه که فصیح خوافی نیز او را اهل خواف شمرده، اینان نیز احتمالاً نخواستند مورّخی بزرگ همچون حافظ ابرو را به روستایی کوچک همچون بهدادین منسوب سازند.

تحصیلات و پرورش علمی

حافظ ابرو تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و پس از آن برای تکمیل تحصیلات راهی هرات شد. در آن زمان هرات از مراکز مهم علمی و فرهنگی خراسان به‌شمار می‌آمد. وی در آن‌جا قرآن و تفسیر و حدیث و مقدمات شعر و ادبیات و دیگر دانشهای رایج در آن روزگار را فراگرفت و قرآن را حفظ کرد. به‌همین سبب است که او را «حافظ» گفته‌اند، زیرا در عرف جامعه اسلامی حافظ به کسی گفته می‌شود که قرآن را از حفظ باشد، یا متن و سند یکصد هزار حدیث را.

حافظ ابرو به دوزبان عربی و ترکی تسلط کامل داشت و در عربی مترجمی توانا بود. در آن روزگار عربی، زبان رایج و علمی بیشتر کشورهای اسلامی بود و ترکی زبان رسمی دربار، به این دلیل وی مجبور شده بود جز زبان مادری این دوزبان را نیز به‌خوبی بیاموزد.

چگونگی و دلیل مهاجرت او و خانواده‌اش از بهدادین به هرات کاملاً مشخص نیست. از احوال استادان و همشاگردیها و دوستانی که در دوران تحصیل با آنان معاشر بوده، آگاهی دقیقی نداریم و نمی‌دانیم که کدام استاد یا رویداد مهم بیش از دیگر افراد یا حوادث در پرورش اندیشه وی مؤثر بوده است.

۱- به‌عنوان نمونه رک: جغرافیای تاریخی خراسان، حافظ ابرو، به‌تصحیح دکتر غلامرضا وره‌رام، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۵ (ولایت خواف).

بسیاری از مورخان نوشته‌اند که تربیت و تحصیلاتش در همدان بوده است. گمان نمی‌رود که این موضوع درست باشد، زیرا همدان در آن زمان دور از دسترس و قلمرو و سلطهٔ تیموریان بود. هیچ دلیل خاصی هم نداریم تا ما را قانع کند که بدانیم چرا حافظ ابرو حوزه‌های معروف و پرمایه علمی خراسان را با آن همه استادان و مدرّسان شایسته، ترک و خویشان را آوارهٔ دیاران دیگر کند و حوزهٔ دوردستی را در همدان برای تحصیل برگزیند؟ حوزه‌ای که نه امتیاز ویژه‌ای داشت، نه استاد برجسته و پراوازه‌ای، تا جذبۀ آن دانشجویی علاقه‌مند را از خراسان به همدان بکشاند.

به نظر می‌رسد این اشتباه از شباهت نوشتاری دو واژهٔ «به‌دادن» و «همدان» ناشی شده باشد. احتمالاً مورّخی مانند عبدالرزاق سمرقندی واژهٔ «به‌دادن» را «همدان» خوانده و دیگران نیز به تقلید او محلّ تربیت و تحصیلات حافظ ابرو را همدان نوشته‌اند. از ظرف دیگر می‌دانیم که این مورّخ در خلال بیشتر آثارش، حوادث و اطلاعات لازم در باب زندگیش را برای ما باز می‌نویسد، بنابراین دور از شیوهٔ پسندیدهٔ اوست که اگر چنین موضوعی در زندگیش صحت می‌داشت، ما را از آن بی‌خبر می‌گذاشت.^۱

چرا لقب این مورّخ «حافظ ابرو» است؟

بی‌تردید او در زمان حیات خود به «حافظ ابرو» شهرت داشته است و این معنی از قطعهٔ زیر که در مقدمهٔ نخستین اثر خویش یعنی ذیل جامع التواریخ رشیدی (متن چاپی صفحهٔ ۶) سروده است، برمی‌آید:

ببندهٔ کـمترین دولتخواه کاتب العبد، عبید لطف الله
آنکه شهرت به حافظ ابرو یافته بیش شاه و میر سپاه

در این‌که چرا او را «حافظ» می‌نامیدند دلیل آن یاد شد، اما در بارهٔ «ابرو» نظرات گوناگونی هست. برخی گمان کرده‌اند که «ابرو» مخفف «آبرو» است به این سبب که در تاریخ خود آبروی اشخاص را نگاه داشته و پرده‌داری نکرده یا آن‌که در دربار تیموریان با چنان خوی و عادت زیسته و آبروی افراد را حفظ کرده و در آثار خود از آن خلّو و

۱- این موضوع از قلم کسانی مانند کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی و خواندمیر تراویده که درست به نظر نمی‌رسد. همین دو نویسنده زادگاه او را نیز شهر هرات نوشته‌اند.

خویهای نابهنجار گله نکرده است، او را «آبرو» گفته‌اند.^۱

این موضوع قطعاً نادرست است، زیرا مطلب فوق نه تنها در هیچ نسخه یا کتابی ذکر نشده؛ بلکه در قطعه‌ای که خود سروده و ذکر شد صراحتاً خویشتن را «ابرو» معرفی کرده است.

همچنین نوشته‌اند که وی اهل روستایی بوده است به نام «آبر» از روستاهای خراسان در حدود بسطام. بدین سبب او را «آبری» می‌گفتند که این لقب کم‌کم به «ابرو» تحریف یافته است. این نکته نیز البته خالی از حقیقت است و بیشتر یاد شد که بنا بر نوشته خردش وی در «بهدادین خواف» به دنیا آمده و دوران کودکی را در همان‌جا بایده، نه در آبر بسطام یا جای دیگر و هیچ‌گاه به «آبری» هم شهرت نداشته است. می‌ماند قول مولفان نامۀ دانشوران که نوشته‌اند: وی ابروی پیوسته، زیبا و خوش‌نمایی داشته به اندازه‌ای که نشان مخصوص و وسیلهٔ اشتهار او شده بود و به آن عضو در میان مردم مشخص و معروف شده بود.^۲ این سخن گرچه قولی متأخر است و منحصرأدر یک منبع بیشتر نیامده، اما ممکن است به حقیقت نزدیک باشد، زیرا در روزگار ما نیز هستند کسانی که به داشتن عضوی یا صفتی در میان مردم معروف و مشهورند.

در بین مردم خواف چنین مشهورست که حافظ ابرو در دورهٔ کودکی و نوجوانی را در شهر خواف زندگی می‌کرد و برای حفظ قرآن در محلی که به «سرآب روی» معروف و گوشه‌ای خلوت و دور از هیاهو بود، می‌رفت و قرآن را حفظ می‌کرد و به این جهت او را حافظ ابرو خوانده‌اند. این محل، هم‌اکنون وجود دارد و با همان نام «سرآب روی» مشهور است. و دروی» یا «روده» نام دیگر شهر فعلی خواف می‌باشد.^۳

حافظ ابرو در دربار

نوشته‌اند که امیر تیمور به بازی شطرنج دل بستگی ویژه‌ای داشت و حافظ ابرو در این

۱- سید علی‌اکبر برقمی: راهنمای دانشوران، قم، چاپخانهٔ تابش، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- به نقل از دیحانهٔ الادب، محمدعلی مدرّس تبریزی، ج ۱، چاپ دوم، شرکت سهامی طبع کتاب،

۳- ابراهیم زنگنه: تاریخ و رجال شرق خراسان، ص ۶۰۳.

فن استاد بود^۱ و هنگامی که در میان منشیان خود، این حریف چیره‌دست و توانا را یافت، عنایت ویژه‌ای نسبت به او نشان داد تا آن‌جا که در سفر و حضر همیشه همراه وی بود و همواره او را در مجالس خاص می‌طلبید و خاطر حافظ ابرو را خشنود می‌کرد.^۲ بدین ترتیب حافظ ابرو به روزگار جوانی در سلک خدمتگزاران امیر تیمور درآمد و از همان آغاز طرف توجه او قرار گرفت و تا سال وفات امیر تیمور (۸۰۷) در شمار منشیان دربار او بود. حضور حافظ ابرو، بنابر نوشته خودش، در زمره منشیان تیمور از سال ۷۸۲ ثابت است.^۳

پس از مرگ تیمور به سال ۸۰۷ هنگامی که فرزندش شاهرخ میرزا بر تخت سلطنت نشست حافظ ابرو در هرات ساکن شد و به خدمت در دربار این پادشاه ادامه داد و زندگی دیوانی در پیش گرفت. از مقدمه تاریخ شاهرخ میرزا نوشته خود حافظ ابرو برمی‌آید که شاهرخ در آغاز از هنر و دانش این مورخ اطلاع و آگاهی کاملی نداشته است، اما پس از آن‌که حافظ ابرو از نگارش آن تاریخ در سال ۸۱۹ فراغت یافت؛ شاه تیموری بر بلندی مقام علمی و فضل و دانش وی آگاه شد. از آن پس حافظ ابرو در نزد شاهرخ پایه و مقامی ارجمند یافت و در سلک نزدیکان شاه جای گرفت و همواره در سفر و حضر ملازم او شد و از این پس تا پایان عمر به دستور شاهرخ یا فرزندش در دربار این پادشاه به کارهای دیوانی و تألیف و تصنیف مشغول بوده است.^۴

تولد و وفات حافظ ابرو

تاریخ تولد حافظ ابرو روشن نیست، هیچ‌یک از تاریخ‌نویسان ذکری از آن به میان نیاورده‌اند. با توجه به حضور حافظ ابرو در دربار امیر تیمور به سال ۷۸۲ می‌توان گفت

۱- دایرة المعارف اسلام (متن انگلیسی)، ج ۲، ص ۵۷.

۲- دکتر ذبیح‌الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۴۸۷.

۳- ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، تألیف حافظ ابرو، به اهتمام دکتر خانبابا بیانی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰، صص ۱۱ و ۱۳. ضمناً تمامی تاریخ‌نویسانی که در این مقاله ذکر می‌شود بر مبنای هجری قمری است.

۴- لغت‌نامه دهخدا، ذیل حافظ ابرو؛ همچنین مقدمه ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، ص ۱۳.

که وی در این زمان در سنی بوده است که امیر گورکانی او را به دربار خود پذیرفته و در سلک منشیان خویش در آورده تا با مردان معروفی چون نظام الدین شامی مورخ دربار و شاه نعمت الله ولی که در آن زمان هفتاد ساله بود و دیگر درباریان معاشر شده، بنا بر این اگر سن او را در این تاریخ سی سال فرض کنیم، می توان حدس زد که تولد وی در سال ۷۵۲ اتفاق افتاده است.^۱

در سال وفات حافظ ابرو نیز میان مورخان اختلاف است. فصیح خوافی فوت او را روز یک شنبه سوم شوال ۸۳۳ می داند و عبدالرزاق سمرقندی ۸۳۴ بی گمان قول فصیح صحیح است، زیرا هنگامی که حافظ ابرو در خدمت امیر تیمور و پسرش شاهرخ به سر می برد، فصیح خوافی نیز در شمار مورخان و منشیان دربار تیموری و معاصر و معاشر حافظ ابرو بوده است. در صورتی که عبدالرزاق سمرقندی زمان مرگ حافظ ابرو ۱۸ ساله بود و هنوز به دربار شاهرخ راه نیافته بود، اما درین هنگام از عمر فصیح تقریباً پنجاه و شش سالی می گذشت و در دربار به کارهای دیوانی اشتغال داشت.^۲

در سال ۸۳۳ هنگامی که شاهرخ از آذربایجان به خراسان بازمی گشت و حافظ ابرو ملتزم رکاب وی بود، در محلی به نام «سرتچم» نزدیک شهر زنجان بیماری بر وی عارض شد و همان جا درگذشت. جنازه اش را به شهر زنجان منتقل کردند و در جوار مزار شیخ ربانی ابوالفرج زنجانی به خاک سپردند.^۳

مردم خواف بر این باورند که جنازه حافظ ابرو بعدها به دستور غیاث الدین پیر احمد خوافی از زنجان به خواف منتقل و در محلی که به نام «مزار بابا عبدالله» معروف است، به خاک سپرده شده و این محل هم اکنون مورد احترام و زیارتگاه مردم است، لکن از منابع موجود در باب حمل جنازه از زنجان به خواف اطلاعی به دست نمی آید.

۱- این حدس از دکتر خانیا بیانی است گرچه استاد، تاریخ تولد حافظ ابرو را ۷۵۸ می داند. نک. ذیل

جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱. ۲- همان، ص ۱۲.

۳- جلال الدین محمد خوافی: مجمل نصیحی، به تصحیح و تمحیبه محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۲۶۶.

حوادث مهم زندگی حافظ ابرو

مهمترین رویداد زندگی این مورخ سفر است. وی بسیاری از سالهای عمرش را در سیر و سفر گذرانید و از این راه با بسیار کسان آشنا شد. بنا بر اعتراف خود مدتی مدید در سفرهای بعید از خاور تا باختر و از شمال تا جنوب در رکاب امیر تیمور پیمود. خود گفته است که سرزمینهایی همچون ماوراءالنهر، ترکستان، دشت قبچاق، خراسان، عراق، فارس، آذربایجان، اژان، مغان، گرجستان، ارمنستان، روم، شام، سواحل فرات، موصل، دیار بکر، سواحل دریای خزر، دربند، شروان، گیلان، آمل، ساری، جرجان، زابل، کابل، هند، مولتان، دهلی و بسیاری از دیگر شهرها و سرزمینها را همراه امیر تیمور بوده است. در این سفرها خونریزیها و غارتها از فاتح گورکان دیده بود و شاهد کشتارهای بزرگ و وحشیانه، مثله کردن، سر بریدن، کله متار ساختن و تخریب بلاد و زیر و رو کردن قلعه‌ها و برجهای فراوان بوده است که ظاهراً فاتح گورکان همه این اعمال نفرت‌انگیز را در شمار افتخارات خویش می‌داند؛ اما در نظر تاریخ‌نگاری تیزبین چون حافظ ابرو همه این افتخارات جز فجایعی ننگین و اعمالی شرم‌آور چیزی دیگر نمی‌توانست باشد. او از این سفرها تجربه‌ها اندوخت و اندیشه و فکر وی پخته شد و هنگامی که به نوشتن حوادث زمان خویش دست یازید از این سفرها و مشاهدات بهره‌ها جست و این خاطرات تلخ را به خوبی به رشته تحریر درآورد.

اعتقادات و دیدگاههای مذهبی

مضمون نوشته‌های حافظ ابرو مؤید این نظر است که وی مسلمانی معتقد و پیرو مذهب سنت و جماعت بوده است. او در آغاز هر کتابش فصلی در نیایش پروردگار عالم پرداخته و پس از آن در ستایش پیامبر گرامی اسلام و خاندان پاک و یاران بزرگوار آن رسول گرامی سخنانی نیکو نگاشته و از چهار یار معروف رسول‌الله نزد اهل سنت و جماعت به «خیر الرفقاء اربعه» تعبیر نموده که شریعت محمدی به مجاهدت ایشان بنیاد گرفته و برهان طریقت به موافقت آنان گسترش یافته و ایشان را مصداق آیات «والسابقون، اولئک المقربون» شمرده و در ستایش آنان این بیت خاقانی را آورده است:

بی مهر چار بار درین پنج روزه عمر
توان خلاص یافت ازین ششدرِ عنا^۱
قاضی نورالله شوشتری حافظ ابرو را پیرو مذهب شافعی شمرده است،^۲ لکن به
دلایلی که اشاره خواهد شد گمان نمی رود که این قاضی در داوری خود درست رفته
باشد. باور ما - به چند دلیل - این است که حافظ ابرو بر مذهب حنفی بوده است:
نخست این که بیشتر مردم جنوب و شرق خراسان در آن روزگار حنفی مذهب بودند
و مندرجات کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* مؤید این نظر است. دوم
این که مردم زادگاه حافظ ابرو، بهدادین، هنوز هم بر این مذهبند. و سوم این که امیر تیمور
و فرزندان او که حنفی مذهب بودند، طبیعتاً منشیان و موزخان دربار را از میان پیروان
این طریقه برمی گزیدند؛ به ویژه کسی چون حافظ ابرو که در سفر و حضر ملتزم رکاب
بود و با بازی شطرنج خویش اسباب فرح و آرامش خاطر امیر را فراهم می آورد. بنابراین
مشکل است بتوان پذیرفت که این «کمینه بندگان» باوری جز بر مشرب فاتح گورکان
داشته باشد.

نگاهی به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار حافظ ابرو

دوران زندگی حافظ ابرو از دوره های پر آشوب تاریخ ایران است. اوایل زندگی این
تاریخ نویس مصادف است با اواخر حکومت ایلخانان که بیشتر دوره کودکی و
نوجوانی اش را در برمی گیرد. سال ۷۸۲ که سال پیوستن حافظ ابرو به دربار تیمور است،
برابرست با آغاز یورشها و حملات او به شهرهای مختلف ایران.
با حملات تیمور دولتهای متعدّد محلی ایران در سیستان، خراسان، مازندران،
آذربایجان، فارس و دیگر نقاط برافزاد و خاندانهای ایرانی که در این نواحی کم و بیش
سرگرم احیای فرهنگ از هم گسیخته ایرانی بودند، نابود شدند. تیمور همه هنرمندان،
صنعتگران، عالمان و بزرگانی را که این جا و آن جا می یافت، همراه خود به سمرقند برد و
تمام غنایم و ثروتهای بنی کران را که خود و سردارانش از بلاد مفتوح ایران و عراق و
آسیای صغیر و هند فراهم آورده بودند، به سمرقند انتقال داد تا آن جا را که مرکز یک

۱- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۲.

۲- دکتر منوچهر مرتضوی: *سئال عصر ایلخانان*، انتشارات آگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۵۴.

امپراتوری نوخاسته بود، آبادانی و شکوهی خاص بخشید. او در شعبان ۸۰۷ هـ گامی که به فتح چین می‌رفت، سر پرغور خود را به خاک سیاه برد و جهانی را از شر خویش آسوده ساخت.

تیمور در زمان زندگیش فتوحات خود را به دو بخش تقسیم کرده بود: خراسان و گرگان و مازندران و سیستان را به شاهرخ وا گذاشته بود که در هرات مستقر بود و مغرب ایران و ارمنستان را به میرزا جلال‌الدین میرانشاه. این میرانشاه در زمان حیات پدر بر اثر فروافتادن از اسب، پریشان فکر و دیوانه شد. با این حال حکومتش ادامه یافت تا به سال ۸۱۰ به دست قرایوسف ترکمان به قتل رسید.

شاهرخ میرزا که از همه فرزندان تیمور، بهروز تر و کارآمد تر بود، توانست ممالک پدر را تا حدی از آشفتنگی برهاند. او مردی بود دیندار، دادگر، صلح‌جو، بخشنده و دوستدار علم و ادب و حامی دانشمندان و ادیبان و خواهان آبادی، و در همان حال لشکرکشی پیروز و کامیاب و شاعر و خوشنویس و هنردوست و دوستدار زبان و ادب فارسی.

وی مقر حکومت خود هرات را به صورت مرکزی فعال برای ادبیات و علوم و هنر درآورد و آن شهر را محل اجتماع دانشوران و ادیبان و شاعران و خطاطان و نقاشان و هنرمندان قرارداد. تألیف و تصنیف کتب را تشویق می‌کرد و یکی از عوامل اساسی رونق هنر و ادبیات در عهد تیموری بود. حافظ ابرو بسیاری از تألیفاتش را به اشاره همین شاهرخ به رشته تحریر و تألیف درآورده است.

از میان فرزندان شاهرخ، میرزا غیاث‌الدین بایسنقر نیز از عوامل اصلی رونق هنر و ادبیات در این عهد است که بر سیرت پدر می‌رفت و ادیبان و شاعران و هنرمندان را بزرگ می‌داشت، و خود شاعر و خوشنویس ماهری بود، چنان‌که اقسام خط را به درجه استادی می‌نوشت. رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سردر مسجد گوهرشاد، که آیاتی از قرآن مجید را نوشته، ظاهر است و نیز قرآن معروف به قرآن بایسنقری که تمام قرآن را به خط خوش نوشته، هم اکنون در موزه قرآن آستان‌قدس رضوی مشهد موجود است. بدین سبب مجلس او در هرات مجمع ارباب فضل و هنر بود و به سبب علاقه ویژه‌ای که به نسخه‌های نفیس داشت گروهی محرر و نقاش و صحاف در دستگاه خود داشت تا

کتابخانه‌اش را به آثار نفیس مزین سازند. از جمله همین نسخه‌هاست شاهنامه بایسنغری که از آثار هنری بسیار ارزنده ایرانی است. این شاهنامه که در سال ۸۲۹ تحریر یافته، مشتمل است بر مقدمه‌ای سودمند که بنا بر اظهار نظر دکتر خانابای بیانی، حافظ ابرو به اشاره بایسنغر میرزا این مقدمه را تدوین کرده است.^۱ جز این، حافظ ابرو شماری از آثار خویش را به تشویق همین بایسنغر میرزا تدوین کرده و یکی از مجلدات چهارگانه تاریخ خویش یعنی زبدة التواریخ بایسنغری را به نام او گردانیده است.^۲

جز تشویق شاعران و هنرمندان و خطاطان که از آن سخن رفت، تاریخ‌نگاری از مشخصات مهم فرهنگی این دوره است. نهضتی که در روزگار تسلط مغولان در تاریخ‌نویسی آغاز شده بود، در این عصر گسترش و تنوع فراوان یافت.

مغولان مانند دیگر مردم صحرائشین و بیابانگرد به اخبار و احادیث فرمانروایان خود و شرح جنگها و فتوحات آنان و سرگذشت پدران و نیاکان خویش و بیگانه دلبستگی فراوان داشتند، چنین است که در روزگار حکومت آنان و در عصر تیموریان که به‌راست یا دروغ خویشان را به چنگیز وابسته می‌شمردند، کتابهای فراوانی در زمینه تاریخ و سیر و انساب به‌رشته تحریر و تألیف کشیده شد. تاریخ‌نویسی در این دوره، هم از لحاظ کیفی مهم است و هم از لحاظ کمی.

تیمور شخصاً به ثبت وقایع و حوادث عهد خود توجه و علاقه داشت و کسانی را بدین کار می‌گماشت. این شیوه را فرزندان و فرزندزادگان او نگاه داشتند و ترکمانان نیز طریقه تیموریان را در این راه تعقیب کردند. در نتیجه تاریخ‌نویسی از ابتدا تا انتهای این روزگار همان رونق دو قرن پیش را حفظ کرد و در همان حال که تألیف کتابهایی در باره بعضی سلسله‌های سلاطین، از رواج پیشین نیفتاده بود؛ توجه به تألیف تاریخهای منظم عمومی صورت آراسته و کاملتری از پیش حاصل کرد.^۳

حافظ ابرو در چنین روزگاری بالید و حوادث شگفت‌آوری که در زمان وی رخ داد و خود بسیاری از آن حوادث را شاهد بود، دست‌مایه خوبی شد برای این مورخ نامی که

۱- ذیل جامع‌التواریخ دیدی، صص ۳۱۷ - ۳۲۱.

۲- برای اطلاع بیشتر درباره اوضاع سیاسی روزگار تیموریان، رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش اول.

صص ۳۶ - ۳۸ و ج ۴، ص ۴ به بعد. ۳- همان کتاب، ج ۴، صص ۴۱۷ - ۴۷۴.

بدهادر تألیف آثار به کارش آمد و از آنها به‌خوبی بهره برد.

معرفی و نقد آثار حافظ ابرو

در میان رشته‌های گونه‌گون دانش، تعلق خاطر حافظ ابرو بیش از همه به تاریخ است. آثاری هم که از او باقی مانده، بیشتر در همین زمینه است، گرچه در جغرافیا نیز ثری معتبر از وی در دست داریم که بیشترین مقدار آن را ترجمه کرده‌است. او از ذوق شعری نیز بی‌بهره نبود، در ضمن نقل بسیاری از حوادث تاریخی اشعاری مناسب آورده که جز خود او برای آن ابیات شاعری نمی‌شناسیم؛ اما همان‌طور که پیشتر هم اشاره شد، شهرت او در تاریخ‌نویسی است. وی تاریخ عمومی ایران را با کشورهای که با آن پیوستگی دارد تا زمان مرگ خویش گردآورده و با زبانی ساده و روان به‌نگارش درآورده‌است. مهمترین آثار او عبارتند از:

الف: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی - خواجه رشیدالدین فضل‌الله کتابی دارد در تاریخ عمومی و تاریخ مغول به‌نام جامع‌التواریخ رشیدی، که به‌دستور غازان خان آنرا تألیف و پس از وی به فرمان اولجایتو آنرا تکمیل کرد و در سال ۷۱۰ به‌پایان برد. قسمت اصلی و مهم کتاب تاریخ مبارک غازانی است که دارای اطلاعات بسیار مهم است در باره طوایف مغول و تاتار. وقایع این کتاب به مرگ غازان خان یعنی به حوادث سال ۷۰۳ ختم می‌شود.

حافظ ابرو به اشاره شاهرخ میرزا به جمع و تدوین وقایع پس از مرگ غازان خان تا سال ۸۲۰ مأموریت یافت و نگارش آنرا به‌انجام رسانید و آن را ذیل جامع‌التواریخ رشیدی نام نهاد. این کتاب که به‌همت دکتر خانبابا بیانی به‌چاپ رسیده شامل حوادث تاریخی است از آغاز سلطنت اولجایتو (سال ۷۰۳) تا پایان حکومت آغچکی در عراق عرب (شوال ۷۹۵) و نویسنده بقیه حوادث را به کتاب ظفرنامه حواله کرده‌است.

ب: تاریخ ال مظفر - این کتاب سرگذشت مظفریان است از سال ۷۱۳ تا ۷۹۵ که در فارس و کرمان و کردستان به استقلال فرمانروایی کردند. آخرین پادشاه این خاندان شاه منصور بود که در سال ۷۹۵ به شمشیر امیر تیمور کشته شد و مظفریان منقرض شدند.

پ: تاریخ ملوک کُرت - کُرتها طبقه‌ای از ملوک شرق ایران بودند از نژاد غوریان که از

سال ۶۴۳ تا ۷۸۳ حکومت رانده‌اند و پایتخت آنان هرات بود. آخرین فرد این خاندان غیاث‌الدین است که امیر تیمور در سال ۷۸۳ او را مغلوب کرد و با پسرش به ماوراءالنهر فرستاد و چهار سال بعد به سال ۷۸۷ این غیاث‌الدین به فرمان امیر تیمور به قتل رسید و سلسله امیران آل کُرت منقرض شد.

حافظ ابرو شرح حکومت و پادشاهی این خاندان را به دستور شاهرخ تنظیم کرد. در این کتاب او برخی از اطلاعات خود را از منابع پیشین و بعضی دیگر را از افراد ثقه‌ای که حوادث را برای العین مشاهده کرده‌اند، برگرفته و به ثبت و ضبط وقایع پرداخته است. ت: رساله‌ها - وی دارای چهار رساله کوچک است: رساله اول در باره پادشاهی تغای تیمورین سودای کاون که به سال ۷۵۴ به دست سرداران کشته شد. رساله دوم در پادشاهی امیر ولی شیخ علی هندوست که از موالی تغای تیمور بود و در سال ۷۸۶ تیمور او را از حکومت جرجان معزول کرد. رساله سوم در تاریخ امرای سربداری است که پس از نیم قرن حکومت بر قسمت مهمی از خراسان به سال ۷۸۳ به دست امیر تیمور برافتادند. رساله چهارم در باره امیر ارغون شاه و عاقبت حال اوست که به گفته حافظ ابرو امیری عادل و فرماندهی منصف بود از قبیله اویرات و از خویشان چنگیز. این چهار رساله را همراه با یک رساله دیگر فلیکس تاؤر خاورشناس چک تحت عنوان پنج رساله تاریخی در باره حوادث دوران امیر تیمور از مؤلفات حافظ ابرو منتشر کرده است.

ت: تاریخ حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانی

ج: ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی - ظفرنامه تاریخی است در باره زندگی امیر تیمور و مطالب آن تا حوادث سال ۸۰۶ (یک سال پیش از مرگ تیمور) را دربرمی‌گیرد. حافظ ابرو ادامه نگارش و تنظیم حوادث را برعهده گرفت و آنرا ذیل ظفرنامه نامیده است. این کتاب نیز به همت همان خاورشناس چک، فلیکس تاؤر، ضمن ظفرنامه نظام‌الدین شامی به چاپ رسیده است. چاپ دیگری نیز از ذیل ظفرنامه به سال ۱۳۲۸ به اهتمام دکتر بهمن کریمی سامان یافته است.

چ: تاریخ شاهرخ میرزا - درخصوص زندگی شاهرخ میرزا که تا حوادث سال ۸۱۹ را شامل می‌شود.

ح: مجمع‌التواریخ سلطانی - در سال ۸۲۶ بایسنغر میرزا فرزند شاهرخ مورخ دربار پدر

را برآن داشت تا تاریخی بنویسد شامل تمام وقایع از آغاز خلقت تا زمان وی. حافظ ابرو آغاز به کار کرد و این اثر سترگ را در چهار جلد نوشت که به طور خلاصه شامل مباحث زیر است:

جلد اول مربوط است به زندگانی پیامبران و اساطیر کهن ایرانی و تاریخ ایران تا پیروزی اعراب. جلد دوم در احوال پیامبر اسلام (ص) و خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس تا حوادث سال ۶۵۶ که سال سقوط خلافت عباسی است به دست هلاکو خان مغول. جلد سوم شامل تاریخ ایران بعد از اسلام است که به حوادث سال ۷۳۶ (زمان مرگ ابوسعید) ختم می شود و خلاصه ای است از ذیل جامع التواریخ رشیدی که از منابع ناشناخته یا از روایات شفاهی برگرفته شده است. جلد چهارم عنوان خاص زبدة التواریخ بایستجو یافته است و کسانی که تمام تاریخ حافظ ابرو را به این عنوان خوانده اند به اشتباه رفته اند. زبدة التواریخ به دو بخش تقسیم می شود: بخش نخست به بررسی زندگی تیمور اختصاص دارد و وقایع سالهای ۷۳۶ تا ۸۰۷ (سال مرگ تیمور) را شامل می شود. این بخش در واقع رونوشتی است از ظفرنامه نظام الدین شامی که حافظ ابرو مطالبی از این سوی و آن سوی گردآورده و به آن افزوده و در تصحیح و تکمیل آن کوشیده است. بخش دوم شامل حوادث سالهای ۸۰۷ تا ۸۳۰ و مربوط است به حوادث سلطنت زمان شاهرخ تیموری و شرح و بسط همان تاریخ شاهرخ میرزا که وقایع پس از ۸۱۹ را به آن افزوده است. این زبدة التواریخ به ویژه ۲۲ سال نخست حوادث سلطنت شاهرخ آن جزو بهترین منابع و یگانه مأخذ علمی و شالوده کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین عبدالرزاق سمرقندی و مورخان پس از اوست.^۱ قسمتی از کتاب مجمع التواریخ سلطانی که مربوط است به سرگذشت خلفای علوی مغرب و مصر و نزاریان، به اهتمام محمد مدرسی زنجانی در سال ۱۳۶۴ شمسی به چاپ رسیده است.

خ: جغرافیای حافظ ابرو - در سال ۸۱۷ نسخه هایی از مسالک الممالک عبدالله بن محمد خرداده و صور الاقالیم محمد بن یحیی را به پادشاه تیموری، شاهرخ میرزا، عرضه داشتند؛ این امر پادشاه تیموری را بر آن داشت که به حافظ ابرو مأموریت دهد تا

جغرافیای کاملی به زبان فارسی تألیف کند. نویسنده که مدتی مدید را در سفرهای دور و دراز به سر برده بود و چند نوبت از جانب غرب و شمال و شرق و جنوب در رکاب امیر تیمور از این سر عالم تا آن سر رفته بود، با تکیه بر همان دو کتاب و دیگر مآخذ مانند جهان نامه محمد بن نجیب بکران و سفرنامه ناصر خسرو و قانون البلدان و دیگر رساله‌ها و جُنْگها و یادداشتهای موجود و با توجه به آنچه از افراد معتبر و مورد اعتماد شنیده بود، پس از مقایسه و مقابله با یکدیگر آنچه را درست و استوار تشخیص داد به کار گرفت و تا سال ۸۲۳ که به این کار اشتغال داشت، کتابی در جغرافیای عالم تألیف و تقدیم شاه رخ نمود.

این اثر که ظاهراً نامی ندارد و معروف است به جغرافیای حافظ ابرو هنوز متن کامل آن به چاپ نرسیده و مشتمل است بر دو مجلد. حافظ ابرو به عنوان یک مورخ در این اثر نتوانست از زیر بار میل باطنی خود بگریزد و عشق به تاریخ را در خویش سرکوب کند. به همین دلیل است که در این اثر جغرافیایی نیز - چنان که خواهد آمد - بخشهای تاریخی متعددی دیده می‌شود.

جلد نخست این کتاب در شرح ممالک ربیع مسکون و دریاها، رودها، کوهها و بیابانهاست. نویسنده پس از فراغ از شرح همه این موارد به ذکر حاکمان و پادشاهان کرمان و فارس پرداخته است. مجلد دوم در باره خراسان است و حکام و سلاطین آن از ابتدای فتح سپاهیان عرب تا دوران تیمور و حوادث دوران سلطنت شاه رخ تا سال ۸۲۳.^۱

نویسنده در این کتاب ضمن تشریح و بیان احوال هر ناحیه نقشه‌هایی از کره زمین و نواحی مختلف ترسیم کرده و از این راه خواسته است به اثر ارزشمند خویش اهمیت دهد و آنرا مستند و مصور سازد. این کتاب جغرافیا گرچه به اعتراف مؤلف، قسمت بیشتر آن از منابع دیگری که اشاره شد ترجمه و اقتباس گردیده، مع ذلک فصولی در آن هست که نتیجه کاوش و پژوهشهای شخصی نویسنده است و اطلاعاتی با ارزش و گرانبها از اوضاع جغرافیایی مکانهای مختلف، مخصوصاً ایران، هندوستان و بین‌النهرین به ما

۱- همان مآخذ، همان جلد، ص ۵۷ و نیز نک: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، ص ۵۲ به بعد.

داده که بعدها مورد استفاده دیگر نویسندگان قرار گرفته است. قسمتی از این کتاب تحت عنوان جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربیع خراسان، به اهتمام رضا مایل هروی (تهران، ۱۳۳۹) به چاپ رسیده و قسمت دیگری از آن تحت عنوان جغرافیای تاریخی خراسان به تصحیح دکتر غلامرضا ورهرام در سال ۱۳۷۰ چاپ شده است.

سبک و روش حافظ ابرو در تاریخ نویسی

حافظ ابرو از مورخان موثق و معروف دوران تیموری است که به دقت در ضبط وقایع و صحت گفتار معروف است. او به رموز و آیین و فن تاریخ نویسی آگاهی کامل داشت و در این باب فصلی نیز در تعریف و فواید تاریخ در کتاب خود آورده است. وی به واسطه تجربه ای که در چند سال ملازمت نزدیک امیر تیمور اندوخته بود، به اوضاع و احوال و امور سیاسی زمان خود آگاهی کامل داشته است و در دوران زندگی خود آنچه را شخصاً دیده یا از دوستان موثق شنیده، بدون مبالغه و گزافه به قلم آورده است و به خلاف بسیاری از نویسندگان چاپلوس و متظاهر آن زمان که از خوان نعمت تیمور و فرزندانش برخوردار بوده اند و او را مؤید به تأیید الهی جلوه داده و افعال و کردارشان را نتیجه خواسته های خداوندی شمرده اند، وی حوادث زمان و ماجراهای دوران تیمور و شاهرخ میرزا را به طور عادی بیان کرده، وقایع لشکرکشیها، تدابیر جنگی، نیرنگها، پیمان شکنیها، خونریزیها و کشتارهای وحشیانه تیمور را که هیچ کس انکار آن نتوانسته است، آن طور که اتفاق افتاده وصف کرده و صفات پسندیده، هوش، زیرکی، متانت، بلند نظری و احاطه و علاقه تیمور و فرزندانش را به تاریخ و سیر ملوک نیز چنان که دریافت، به نگارش در آورده است.

حافظ ابرو در تنظیم تاریخ خود کمتر به وقایع و حکایات خالی از حقیقت و اغراق آمیز و افسانه پرداخته است و در منقولات خود غالباً جانب حقیقت و راستی را گرفته است. حتی الامکان کوشیده است مطالب خود را با عباراتی ساده بیان کند و در آغاز هر فصل، فهرستی از منابع و مآخذی را که مورد استفاده وی بوده، یاد کند. بدین ترتیب حافظ ابرو با پشتکار و رنج فراوان توانست یک دوره تاریخ عمومی ایران و تاریخ کشورهای را که به ایران پیوستگی داشته اند تا نزدیک به زمان مرگ خود بنگارد.

او با همه امکاناتی که در اختیار داشت تاریخ‌نویسی را هیچ‌گاه وسیلهٔ امرار معاش نکرد و گرد تملق و چاپلوسی نگشت و با کمال خضوع و فروتنی به کمبود سرمایه علمی خویش اعتراف نمود و از ارباب دانش درخواست کمک و اغماص کرد.^۱

نثر حافظ ابرو در همه آثارش بسیار روان و عاری از تکلف و تصنع است. او برخلاف مورّخانی که پیش از وی در قرن هفتم و هشتم سرگرم کار بودند در تألیف کتابهایش نثر منشیانهٔ متکلف ندارد و ساده‌نویسی است که توجه عمدهٔ خود را به بیان مطالب و سعی در درستی آنها معطوف کرده‌است و شاید به همین سبب باشد که خطاهای جاری در انشای مؤلفان عهد تیموری کمتر بر قلم او رفته‌است.^۲

تأثیر حافظ ابرو بر نویسندگان پس از خود

با این‌که حافظ ابرو کتابهایش را با زبانی ساده و روشن نگاشته است، از لحاظ هنر نویسندگی در مرتبهٔ والایی قرار ندارد. به عبارت دیگر او مورّخی است که در عین امانت‌داری در نقل حوادث وظیفه خود را به درستی انجام داده‌است، اما نویسنده‌ای هنرمند نیست. ارزشمندترین اثر وی جلد چهارم مجمع‌التواریخ است، به ویژه بخش دوم آن که همان زبدة‌التواریخ بایسنفری باشد. سه جلد نخستین این کتاب مطلب چندانی تازه‌ای ندارد و در حقیقت ترجمه و رونوشتی است از مآخذ پیشین که نویسنده با سادگی و دقت و صداقت اما بدون تحلیل و نتیجه‌گیری کافی مطالب را نقل کرده‌است. در عوض زبدة‌التواریخ که اثری است تازه و ریختهٔ فکر و قلم خود او، ارزشی ویژه دارد. همین زبدة‌التواریخ است که پس از حافظ ابرو شالودهٔ تألیفات بسیاری از مورّخان پس از او قرار گرفته‌است.

حافظ ابرو در معرفی آثار خود، عزّت نفس خاصی دارد. وی خود را در تاریخ‌نویسی حقیر و ناچیز می‌پندارد و هیچ‌گاه خویشتن را با دیگر تاریخ‌نگاران مقایسه نمی‌کند. خود را راقم کلماتی پریشان و محزّر مقالاتی بی‌سامان و خاک گامهای

۱- دیل جامع‌التواریخ رشیدی، ص ۱۴؛ همچنین برای آگاهی از نحوهٔ داورها و حقیقت‌جویی این مورّخ به عنوان نمونه رک: همین مآخذ، صص ۱۲۶ - ۱۲۹.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۴۸۹.

تاریخ نگاران معرفی می‌کند،^۱ اما حق‌گوئی و واقع‌نویسی و دقت او در ثبت و ضبط و نگارش حوادث و وقایع باعث شد که آثارش پس از درگذشت وی به سرعت مورد توجه، تحسین و تقدیر پژوهندگان و تاریخ‌نگاران هم‌عصر و زمانهای بعد قرار گیرد. دو نویسنده دیگر یعنی میرخواند نویسنده روضة الصفا و خواندمیر نگارنده حبيب السیر نیز از آثار حافظ ابرو استفاده شایان برده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که آثار این مورخ، در نیمه دوم قرن نهم و نیمه نخست سده دهم در ایران کاملاً شناخته شده و سند اصلی تاریخ‌نویسان آن عصر بوده است.

جغرافیای حافظ ابرو نیز پس از وی مورد استفاده نویسندگان قرار گرفته است. برخی از خاورشناسان اروپایی نیز آثار و تألیفات او را مورد مطالعه قرار داده و قسمتی از مجموعه تاریخی وی را به چاپ رسانده یا در شرح حال و معرفی آثار او مقالاتی منتشر کرده‌اند. از آن میان نام فلیکس تاؤر خاورشناس چک شایان یادآوری است که سالهایتمادی درخصوص این تاریخ‌نگار ایرانی مطالعه و تحقیق کرده و نسخه‌هایی از آثار او را از هرجای ممکن جمع آورده و ضمن انتشار مقالاتی به معرفی آنها پرداخته و قسمتی از مجموعه تاریخی او را نیز به چاپ رسانده است. مقاله محققانه حافظ ابرو در جلد دوم دایرةالمعارف اسلامی نیز به قلم همو نوشته شده است.

این بود شمه‌ای درباب زندگی و اندیشه‌های مردی که بیشتر سالهای زندگی‌اش را در تألیف و نگارش و مطالعه گذراندید و از این راه به تاریخ و فرهنگ سرزمین خویش خدمت کرد. حافظ ابرو دقیقاً تا سال ۸۳۰ یعنی سه سال پیش از مرگ خویش به تصنیف و تحریر مشغول بود و آنی از وظیفه‌ای که برعهده گرفته بود غافل نبود.

با وجود شهرت فراوانی که وی در میان اقران خود و آشنایان به تاریخ و فرهنگ ایران چه در روزگار خویش و چه در زمان ما دارد، سوگمندان هنوز هم مجموعه آثارش به گونه‌ای شایسته به چاپ انتقادی نرسیده و چشم‌به‌راه دستی نستوه است تا از آستین همت فرهیخته‌ای جوان و پرحوصله به درآید و این مهم را به سامان برساند. ان شاء الله تعالی.